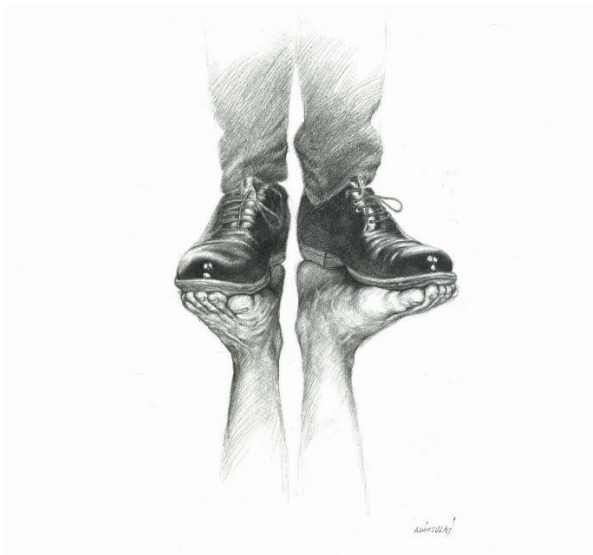


# سرمایه‌داری و تولید فقر

جیم سیلور<sup>۱</sup>



ترجمه‌ی خسرو صادقی بروجنی



Agim Sulaj

<sup>۱</sup> استاد ممتاز بازنشسته‌ی دانشگاه وینیپگ در کانادا و نویسنده‌ی کتاب «راذل و تنبل‌ها: سرمایه‌داری و فقر در بریتانیا» (انتشارات فرنود، ۲۰۲۳) است.

## یادداشت مترجم

تازه‌ترین [گزارش](#) مؤسسه‌ی آکسفام، افزایش نابرابری در سطح جهان را تأیید می‌کند. بر پایه‌ی این گزارش پنج مرد ثروتمند جهان از سال ۲۰۲۰ تاکنون ثروت‌شان را دو برابر کردند و با نرخ ۱۴ میلیون دلار در ساعت، از ۴۰۵ به ۸۶۹ میلیارد دلار رساندند، در حالی که در همین دوران نزدیک به پنج میلیارد نفر فقیرتر شدند. آکسفام اضافه می‌کند اگر روند فعلی ادامه یابد، جهان در یک دهه‌ی آینده شاهد «اولین تریلیونر» خود خواهد بود، اما فقر تا ۲۲۹ سال دیگر ریشه‌کن نخواهد شد.

افزایش روزافزون نابرابری جهانی در دوره‌ی همه‌گیری ویروس کرونا نه تنها متوقف و کم نشد بلکه همه‌گیری کرونا فرصتی را برای ابرطبقه‌ی جهانی فراهم کرد تا به قیمت همه‌گیری فقر، ثروت بیشتری را انباشت کند، همچنان که به گفته‌ی مدیر اجرایی آکسفام «جهان فراموش نکرده است که انحصارهای داروسازی چگونه با آپارتایدی نژادپرستانه میلیون‌ها نفر را از واکسن کووید ۱۹ محروم کردند، در حالی که باشگاه جدیدی از میلیاردرها ساختند». بنابراین باور عمومی «ویروس فقیر و غنی نمی‌شناسد» که در اوایل شیوع کرونا تبلیغ می‌شد خیلی زود جای خود را به این واقعیت داد که «سرمایه‌داری از درد و رنج و بیماری مردم هم سود می‌برد». چرا راه دور برویم، مگر در همین کشور خودمان، خصوصی‌سازی بهداشت و درمان و آموزش و خیلی چیزهای دیگر و هزینه‌های سرسام‌آورشان برای مردم امری جدا از منطق سودآوری سرمایه به هر قیمت است؟

«جیم سیلور» در مطلب پیش‌رو توضیح می‌دهد فقر نه تنها «تصادفی و اتفاقی» نیست بلکه ربطی به تنبلی و بی‌کارگی فقرا نیز ندارد. او ما را به هزارتوی تاریخ سرمایه‌داری می‌برد و نشان می‌دهد که سلب مالکیت، اشغال، استعمار، برده‌داری و خشونت علیه زنان، کودکان، فقرا، و لگردان و خانه‌به‌دوشان چه نقشی در برپایی «تمدن سرمایه‌داری» کنونی داشته است؛ واقعیت‌هایی پر از «چرک و خون و کثافت» که در حکایت‌های فانتزی «نخستین کارآفرینان و نوآوران جهان سرمایه‌داری» جایی ندارد. سیلور، میانجی‌های تولید ثروت در ساختار سرمایه‌داری را که در عین حال تولید فقر هم می‌کنند خوب توضیح داده است اما در مورد بدیل وضعیت موجود به یک دولت

رفاه رادیکال پناه می‌برد و طرفدار «توزیع» انسانی‌تر ثروت «تولید» شده تحت سازوکارهای نظام سرمایه است. این سازوکاری است که در دوره‌ای از تاریخ سرمایه‌داری تجربه شد و بازگشتِ ضدانقلابِ نولیبرالی پاسخی به محدودیت‌های آن درون ساختار سرمایه بود.

توضیح بیشتر در این مورد را از زبان «ایستوان مزاروش» بشنویم که ضمن همبسته دیدن امر «تولید» و «توزیع» معتقد است مادامی که «تبعیت ساختاری کار از سرمایه» وجود دارد هر راه‌حلی برای توزیع بهتر ثروت، موقتی و در گرو تصمیمات ستاد فرماندهی سرمایه خواهد بود.

مزاروش می‌نویسد: «تأکید می‌کنم که هدف نقدِ مارکس نه سرمایه‌داری که سرمایه بوده است. مسئله‌ی مورد توجه او نه اثبات عدم کفایت «تولید سرمایه‌داری» بلکه وظیفه‌ی تاریخی عظیمی بشریت از شرایطی است که ارضای نیازهای انسان در آن تابع «تولید سرمایه» می‌شود. این اصل به معنای رهایی بشر از شرایط غیرانسانی است که در آن تنها راه ممکن برای کسب مشروعیت جهت استفاده از ارزش‌های مصرف، صرف‌نظر از آن که تا چه حد مورد نیاز باشند، این است که در قالب محدود ارزش‌های مبادله‌ی نظامی جای گیرند که با هدف سودآوری تولید می‌شوند. او با تمام کسانی که می‌خواستند نظام موجود توزیع را «اصلاح کنند» در حالی که شیوه‌ی تولید فئیشبستی را همچنان بدون تغییر بگذارند با استهزا برخورد می‌کرد.»<sup>۲</sup>

بنابراین آنچه سیلور در مقاله‌ی پیش رو به آن اشاره می‌کند، یعنی این موضوع که نیاز انسانی مادامی مورد توجه سرمایه‌داری است که برایش سودآور باشد، نه در نتیجه‌ی کاستی در نظام توزیعی بلکه محصول منطق کلاسی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است و هر انحرافی از آن فقط مرهمی موقت به خواست فرماندهان سرمایه برای به تعویق انداختن بحران ساختاری این نظام است.

---

<sup>۲</sup> فراسوی سرمایه (بحران ساختاری نظام سرمایه)، ایستوان مزاروش، ترجمه‌ی مرتضی محیط، نشر اختران، ۱۳۸۲، ص ۱۶۴.

آری، سرمایه‌داری فقر تولید می‌کند. اما این فقر محصول توزیع نامناسب مواهب تولید نیست بلکه ریشه در شیوه‌ی تولیدی دارد که بر پایه‌ی سلب مالکیت عامدانه‌ی نیروی کار و کالایی‌کردن همه چیز استوار است. بنابراین شکل توزیع نیز از شیوه‌ی تولید پیروی می‌کند و مزایای تولید تا جایی توزیع می‌شود که نیروی کار بتواند قوای جسمی و فکری خود را بازتولید کند و چرخ سودآوری سرمایه را بچرخاند. وگرنه در غیر این صورت و در سایه‌ی پیشرفت‌های فنی<sup>۳</sup> و افزایش بهره‌وری، کارگران می‌بایست با همان میزان دستمزد ساعات کم‌تری را کار کنند، از فراغت بیشتری برخوردار شوند یعنی در جهانی نازخودبیگانه، با تمام علایق و دلبستگی‌هایشان به خود انسانی‌شان بیشتر بپردازند و در نبود «تبعیت ساختاری کار از سرمایه» شاهد حد بالای از دموکراسی در محل کارشان باشند؛ اتفاقاتی که هیچ‌کدام از آن‌ها در جهان سرمایه‌داری اتفاق نیفتاده است.

\*\*\*

تولید اشکال دائم در حال تغییر فقر بخش اجتناب‌ناپذیری از تخریب خلاق به‌مثابه مشخصه‌ی سرمایه‌داری است. شکل فقر به دلیل پویایی سرمایه‌داری عوض می‌شود و دائماً در حال تغییر است اما فقر همچنان باقی می‌ماند. تولید فقر نه فقط بخشی اجتناب‌ناپذیر، بلکه بخشی ضروری از سرمایه‌داری است. این موضوع طی هشتصد سال گذشته در بریتانیا، اولین قدرت صنعتی سرمایه‌داری جهان، وجود داشته است. فقر تا حد زیادی به رابطه‌ی مردم با وسایل تولید مربوط می‌شود - آنها از زمین رانده شده‌اند، شغلی ندارند، یا شغل‌شان کم‌درآمد، پاره‌وقت یا بی‌ثبات است. قرن‌هاست که این‌گونه بوده و امروز هم چنین است.

---

<sup>۳</sup> هر بار که یک فناوری نوین اختراع می‌شود بیم این می‌رود که در سایه‌ی افزایش بهره‌وری، کارگران زیادی بیکار شوند اما مادامی که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری سود بیشتر را دنبال می‌کند این اتفاق نمی‌افتد بلکه با آن فناوری نوین افراد بیشتری ارزش بیشتری را برای سرمایه تولید می‌کنند. فناوری کامپیوتر و اینترنت را به خاطر بیاوریم، همچنان که هم‌اکنون هوش مصنوعی چنین بیم و افقی را برای ما ترسیم می‌کند.

دو نویسنده‌ی بریتانیایی حضور دائمی فقر در زندگی طبقه‌ی کارگر را توصیف می‌کنند: «تنها عامل وحدت‌بخش در تاریخ طبقه‌ی کارگر فقر بوده است: تهدید فقر، ترس از فقر، اطمینان از فقر» [1]، بی‌ثباتی کار و در واقع بی‌ثباتی خود زندگی ماندگار بوده است. همان‌طور که پالمر می‌گوید، «کار همواره پایه‌ای متزلزل از زندگی بوده که بر لبه‌ی تیغ سلب مالکیت ادامه حیات داده است» [2].

برآورد می‌شود تا پایان قرن هفدهم حدود ۴۰ درصد از جمعیت بریتانیا طی قرن‌های گذشته و در جنبش حصارکشی، که پیش‌درآمد ضروری برای ظهور سرمایه‌داری بود، به‌زور از زمین‌هایشان رانده شده بودند. در نتیجه بیشتر آن‌ها به ورطه‌ی فقر رانده شدند - پسماندهای مرگ طولانی جامعه‌ی فئودالی.

این «مردان بی‌ارباب» (masterless men)، که «تعدادشان نگران‌کننده بود... و اکثر اوقات بیکاران طردشده از جامعه‌ی در حال دگرگونی اقتصادی بودند» در قرن‌های شانزدهم و هفدهم همانند «بیکاران رکود بزرگ دهه‌ی ۱۹۳۰ یا میلیون‌ها بیکار در بافت فرسوده‌ی شهرهای امروزی»، بی‌خانمان شدند. [3]

قوانین شدید کار در طول قرن شانزدهم وضع شد تا ولگردها - کسانی که توان بدنی داشتند، اما کار نمی‌کردند، و بنابراین فقیر بودند - به سمت اشتغال رانده شوند. برای مثال، یک ولگرد را می‌توان «برهنه به انتهای گاری بست و با شلاق زد... تا بدنش خونی شود» و گوش‌هایش را می‌توان برید. [4] ولگردها را می‌شد با آهن گداخته به نشانه "V" داغ زد. برای مثال در سال ۱۵۹۰ در میدلسکس (Middlesex) به ولگردها «روزی یکبار شلاق و داغ زده می‌شد». [5] هدف چنین مجازاتی این بود که فقرا را به‌زور تبدیل به نیروی کار مزدی کنند.

فقرا اغلب شورش می‌کردند. شورش‌های جنبش حصارکشی در اواخر قرن شانزدهم به‌طور چشمگیری افزایش یافت. هنگامی که فرماندار نورفولک (Norfolk) خواست با رهبر یک جمعیت شورشی صحبت کند، پاسخ آنها خشم زمانه را منعکس کرد: «از آنجایی که می‌پرسید سردسته‌ی ما کیست، نام او قطعاً فقر است، زیرا او و پسر عمویش "نیاز"، ما را مجاب به این کار کرده‌اند» [6]. ولگردی تا پایان قرن چنان گسترده بود که در دوره‌ی الیزابت منجر به تصویب قانون فقرا در سال ۱۶۰۱ شد.

قانون فقرای ۱۶۰۱ در واقع یک سیستم حمایت اجتماعی نخنما بود که برای فقرای «مستحق»- برای مثال، بیماران، سالمندان، افراد دارای معلولیت- فقط چیزی را فراهم می‌کرد که از مردن آن‌ها در جریان شورش یا در خیابان‌ها جلوگیری کند. کسانی که توانایی کارکردن داشتند (فقیران «نامستحق»)، آن‌هایی که می‌توانستند به کار مزدی تن دهند و آن‌هایی که به دلیل سرکشی مجازات می‌شدند از قانون فقر ۱۶۰۱ مستثنی شدند. همانطور که اعتقاد به مجازات فقرای «نامستحق» هنوز وجود دارد، این باور که باید اعانه‌ی بسیار حداقلی به فقرای «مستحق» داده شود در طول چهار قرن بعد تا امروز ادامه داشته است.

بسیاری از کسانی که در طول دو قرن پس از قانون فقرای الیزابت فقیر بودند، به شهرها راه یافتند و در فقر و بی‌ثباتی بیشتری فرو رفتند. کودکان را در نظر بگیرید. لندن در قرن هجدهم «مملو از کودکان ولگرد شده بود. سالانه بیش از هزار نفر روی زباله‌ها، در خیابان‌ها، کوچه‌ها و دیگر معابر عمومی شهر رها می‌شدند.» [7] رایج‌ترین «راه‌حل» این بود که آنها را به کار انداخت. برای مثال، در سال ۱۷۷۰ توصیه شد «کودکان فقیر در سن چهار سالگی به کارگاه‌ها فرستاده شوند ... از وجود آن‌ها خیلی می‌شود استفاده کرد، به نحوی که دائماً حداقل ۱۲ ساعت در روز کار می‌کنند»، در نتیجه ممکن است «به کار دائمی عادت کنند.» [8]

شمار زیادی در آن کارگاه‌ها کشته شدند. کمیته‌ای از مجلس عوام در سال ۱۷۶۷ گزارش داد که از ۱۷۴۱ تا ۱۷۴۸، از ۱۴۲۹ کودکی که در کارگاهی در لندن به دنیا آمدند یا در سن کم‌تر از یک سالگی به آنجا آورده شدند، فقط نوزده نفر زنده ماندند که کمی بیشتر از یک درصد بود. [9]

دو تاریخ‌دان به نام‌های «تیم هیچکاک» (Tim Hitchcock) و «رابرت شومیکر» (Robert Shoemaker) بر اساس ۵۰ داده در سال ۱۷۴۶، نتیجه می‌گیرند که «کاملاً روشن است کارگاه سنت مارگارت محل مرگ بود» [10] در کارگاه «سنت لوک» در لندن، بین سال‌های ۱۷۵۷ و ۱۷۶۳، تمام پنجاه‌وسه کودک زیر ۵ سال یعنی صد درصد آنان مردند. [11] در سال‌های منتهی به انقلاب صنعتی نرخ مرگ‌ومیر کودکان حدود ۵۰ درصد در کارگاه‌های بریتانیا رایج بود.

عامدانه شرایط ظالمانه‌ای ساخته شد تا مردم را مجبور به کار در معادن و کارخانه‌های روز کنند. همانطور که یکی از اعضای کمیسیون قانون فقرا توضیح داد، «من آرزو دارم ببینم طبقه‌ی کارگر ما با وحشت به نوانخانه‌ها نگاه می‌کند... بدون این امر، محرک لازم برای صنعت کجاست؟» [12]

قانون جدید فقرا در سال ۱۸۳۴ نیز به همین ترتیب برای مجبور کردن مردم به کار طراحی شد. کار در «کارخانه‌های تاریک شیطانی»<sup>۴</sup> خطرناک بود. ساعات کار طولانی و دشوار و دستمزد ناچیز بود. هیچ‌کس این شغل‌ها را نمی‌خواست. زور لازم بود.

در معادن زغال‌سنگ، کودکان زیر ۱۰ سال را می‌شد به صورت چهار دست‌وپا در میان ستون‌های کم‌ارتفاع سقف معدن با طناب‌هایی به دور کمر و زنجیر بین پاهایشان پیدا کرد که گاری‌های محتوی زغال‌سنگ را مانند اسب می‌کشیدند. در بیشتر موارد به این دلیل که خانواده‌ها به درآمد اضافی کودکان نیاز داشتند، والدین، کودکان را از ۸ یا ۹ سالگی به داخل معدن می‌بردند. زنان، کودکان ۶ ساله را به داخل گودال معدن می‌بردند و برای ساکت نگه‌داشتن بچه‌ها گاهی از مواد مخدر مانند تریاک استفاده می‌کردند. نتیجه این بود که «تعداد زیادی از نوزادان در اثر مصرف بیش از حد مواد، یا همان‌طور که بیشتر اتفاق می‌افتد، به شکلی دردناک و بی‌سروصدا از بین می‌روند. کسانی که جان به در می‌برند، کودکانی رنگ‌پریده و بیمار با بنیه‌ی جسمی ضعیف می‌شوند» [13]

بسیاری از کودکانی که در خیابان‌های لندن «هجوم می‌آورند» جمع‌آوری شدند، بار گاری‌ها شدند و به‌زور به کارخانه‌های پنبه‌سازی لنکشایر (Lancashire) منتقل شدند. همچنان‌که توسط یکی از معاصران آن دوره شرح داده شد، «این یک رویه‌ی بسیار رایج در محله‌های پرجمعیت لندن است که تعداد زیادی از کودکان را به اسارت کارخانه‌داران پنبه در فاصله‌ی ۲۰۰ مایلی لنکشایر و یورکشایر در بیاورند. کودکانی

<sup>۴</sup> dark satanic mills عبارت بریتانیایی-انگلیسی کارخانه‌های تاریک شیطانی نشان‌دهنده‌ی کارخانه‌ها یا کارخانه‌های صنعتی به‌ویژه کارخانه‌های بریتانیا در قرن نوزدهم است که با شرایط سخت کاری مرتبط هستند و به‌عنوان نمایانگر صنعتی‌سازی استثمارگرانه و غیرانسانی تلقی می‌شوند. (م)

که با بارِ واگن فرستاده می‌شوند والدین‌شان چنان آنها را برای همیشه گم می‌کنند که گویی به هند غربی فرستاده شده‌اند».[14]

کودکان اغلب دوازده ساعت یا بیشتر در دمای بالا درون کارخانه کار می‌کردند، برای کارِ بیشتر کتک می‌خوردند، در نتیجه‌ی کار با ماشین‌آلات مجروح می‌شدند و حتی به دلیل سوء‌تغذیه جان خود را از دست می‌دادند.

«جوزف هابِرگرام» (Joseph Habergam)، که در نتیجه‌ی کار در کارخانه معلول شده بود، در سال ۱۸۳۳ به یک کمیته‌ی پارلمانی گفت: «من در هفت سالگی ۱۴ و نیم ساعت کار واقعی داشتم،... تسمه‌زن ابزاری بود که بچه‌ها با آن کار می‌کردند.» [15] پسرِ دیوید اوون (David Owen) کارخانه‌دار و اصلاح‌طلب می‌نویسد: «در برخی کارخانه‌های بزرگ، از یک‌چهارم تا یک‌پنجم بچه‌ها یا فلج بودند و دچار نقص عضو دیگری می‌شدند، یا در اثر کار مفرط یا برخی اوقات سوء‌استفاده‌ی وحشیانه مجروح می‌شدند».[16]

این سرمایه‌داری است. سودهای هنگفت آن بر دوش کارگران و کودکان تولید شد. این سود بریتانیا را به قدرت صنعتی و امپریالیستی پیشرو در جهان تبدیل کرد و اشکال وحشتناک فقر را به‌عنوان بخشی ضروری از این روند ایجاد کرد. این همان چیزی است که مارکس می‌گوید: «موضوع یک میلیون فقیر در کارگاه بریتانیا به اندازه‌ی وجود ۱۸ تا ۲۰ میلیون طلا در بانک انگلستان از رفاه بریتانیا جدایی‌ناپذیر است» [17] تولید فقر و خلق ثروت دو رویِ یک سکه‌اند.

به همین ترتیب، سود حاصل از برده‌داری به انقلاب صنعتی دامن زد. تاجران بریتانیایی برده بین سال‌های ۱۶۳۰ و ۱۸۰۷ حدود دومیلیون و پانصد هزار آفریقایی خریدوفروش کردند. تجارت برده بسیار سودآور بود. این سودها نتیجه‌ی یک استراتژی مدیریتی در مزارع برده‌داری پنبه در ایالات جنوبی آمریکا بود که توسط ادوارد باپتیست (Edward Baptist) به عنوان «شکنجه»؛ مدیریت با شلاق توصیف شد. «شلاق پنبه ساخت» و پنبه‌ی تولید شده توسط برده‌ها انقلاب صنعتی را رقم زد.[18]

لیورپول، بازتاب‌دهنده‌ی اهمیت برده‌داری و پنبه برای انقلاب صنعتی است. تاجران لیورپول کنترل ۸۵ درصد از تجارت برده‌ی بریتانیا را در دست داشتند. در اواخر دهه‌ی ۱۸۳۰، تقریباً ۹۰ درصد کل واردات پنبه‌ی بریتانیا از طریق لیورپول انجام می‌شد. کل



ساختار قدرت شهر را افرادی تشکیل می‌دادند که مستقیماً در تجارت برده برای تولید پنبه دخیل بودند. در سال ۱۷۸۷، سی‌وهفت نفر از چهل‌ویک عضو شورای شهر «برده‌داران یا سرمایه‌گذاران عمده یا تأمین‌کنندگان این تجارت بودند. همه‌ی ۲۰ شهردار بین سال‌های ۱۷۸۷ و ۱۸۰۷ یا مالک کشتی‌های حمل برده بودند یا آن‌ها را تأمین مالی می‌کردند» [19] ثروتی که از تجارت برده سرچشمه گرفت، بانک‌های بزرگ لیورپول را ایجاد کرد که به نوبه‌ی خود با پیشبرد اعتبار مورد نیاز برای ساخت مزارع برده‌داری پنبه در ایالات جنوبی آمریکا، سود زیادی به دست آوردند. وثیقه معمولاً خود بردگان بودند. کسانی که از آنچه «منافع هندغربی» در برده‌داری نامیده می‌شود حمایت می‌کنند شامل «صدها نماینده‌ی مجلس، اشراف، کارمندان دولت، تاجران، سرمایه‌داران، صاحبان زمین، روحانیون، روشنفکران، روزنامه‌نگاران، ناشران، سربازان، ملوانان، و قاضی‌ها»، همه‌شان برای حفظ و حراست از برده‌داری استعماری نهایت تلاش را کردند [20] اگر خون پنبه و برده‌داری نبود، سرمایه‌داری صنعتی در بریتانیا متولد نمی‌شد.

پنبه‌ی تولید شده توسط بردگان آفریقایی در ایالات متحده، سپس توسط بردگان مزدی- اغلب کودکان و در دهه‌ی ۱۸۳۰، به‌طور فزاینده‌ای زنان- در کارخانه‌های لنک‌شایر فرآوری می‌شد. محصول نهایی، لباس‌های پنبه‌ای، عمدتاً به مستعمرات بریتانیا مانند هند صادر می‌شد و تولید لباس را در آنجا تضعیف می‌کرد. هند، قرن‌ها بزرگ‌ترین تولیدکننده‌ی بهترین پنبه در جهان بود. آنچه «سون بکرت» (Sven Beckert) به عنوان «سرمایه‌داری جنگی» توصیف می‌کند- استفاده از زور و خشونت برای گشودن بازارها و تأمین نیروی کار و منابع- عملاً صنعت پنبه‌ی هند را نابود کرد. هند به‌طور نظام‌مند غیرصنعتی شد و به تبع آن به بازاری برای پنبه‌های لنک‌شایر تبدیل شد: در سال ۱۸۲۰، شبه‌قاره‌ی هند فقط ۱۱ میلیون یارد منسوجات پنبه‌ای بریتانیا را تصاحب کرد اما تا سال ۱۸۴۰ این میزان به ۱۴۵ میلیون یارد افزایش یافت [21]. بردگان در ایالت‌های جنوبی آمریکا تحت شرایط وحشیانه پنبه برداشت کردند و زنان و کودکان هم تحت همین شرایط آن را در کارخانه‌های لنک‌شایر فرآوری

می‌کردند. فروش محصولات به‌دست آمده باعث نابودی صنعت پوشاک پروتق در هند شد. فقر آشکارا شرایط دست‌اندرکاران این «بازار» جهانی را توصیف می‌کند.

فقر - فقر وحشیانه‌ی غیرانسانی - در هر مرحله از فرایند سرمایه‌داری جهانی تولید می‌شد. برده‌داری، استعمار و کار اجباری عناصر ضروری ظهور سرمایه‌داری بودند. سرمایه‌داری در همان زمان و به‌عنوان بخشی از همان فرایند، سودهای کلان و فقر و رنج هولناک تولید کرد. همان‌طور که مارکس نوشت، سرمایه‌داری که به دنیا آمد «از تمام منافذ و از سرتا پایش چرک و خون و کثافت تراوش می‌کرد».[22]

فقر چیزی مربوط به گذشته‌ی سرمایه‌داری نیست. یک قرن و نیم به جلو بیاوید، از فقر گسترده‌ی رکود بزرگ دهه‌ی ۱۹۳۰ - زمانی که میلیون‌ها کارگر بریتانیایی از آثار مخرب بیکاری و فقر عمومی و تحقیرهای ظالمانه و به‌شدت منفور تعیین‌وسع خانوار<sup>۵</sup> و شناسایی «افراد واقعاً در جستجوی کار» در عذاب بودند- تا دوران تاچر در دهه‌ی ۱۹۸۰ و پس از آن. اقتصاد سرمایه‌داری بریتانیا در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ با مشکل روبرو بود، در پاسخ به آن محافظه‌کاران تحت رهبری مارگارت تاچر - با الهام از نظریات فردریش هایک و میلتون فریدمن - در سال ۱۹۷۹ انتخاب شدند.

ارزش‌های تاچر در اساس ویکتوریایی بود. او معتقد بود مشکلات اقتصادی بریتانیا ناشی از دولت رفاه است. او با همه‌ی اشکال رفاه مخالف بود و معتقد بود فقرا باید مجبور به کار شوند. تاچر قبل از این‌که نخست‌وزیر شود، یکی از شش نماینده محافظه‌کار پارلمان بود که همان‌طور که چهار قرن قبل برای وادار کردن ولگردها به کار انجام شد، به احیای مجازات شلاق برای فقرا رأی مثبت دادند. او در دوره‌ی سوم مسئولیت خود یک سیستم تمام‌عیار کار را معرفی کرد. این سیستم درست همان‌طور که کارگاه‌ها و قانون فقرای ۱۸۳۴ در یک قرن و نیم پیش طراحی شده بودند، مردم را مجبور به ورود به بخش‌های پایین‌دست بازار کار می‌کند.

---

<sup>۵</sup> آزمون وسیع خانوار (Household Means Test) روش‌هایی برای تعیین وضع مالی خانوار و شناسایی کسانی است که می‌توانند از کمک‌های دولتی برخوردار شوند. پیشینه‌ی این آزمون به دوران رکود بزرگ بازمی‌گردد که افراد خانواده مجبور بودند پرسشنامه‌هایی را در مورد وضع مالی خود پر کنند. (م)

دولت‌های تاجر عمداً فقر ایجاد کردند. استراتژی اقتصادی آن‌ها شامل کاهش شدید حمایت‌ها از فقرا، تضعیف قدرت اتحادیه از طریق «قوانین وحشیانه‌ی ضد اتحادیه‌های کارگری که در اروپا بی‌نظیر است»، کاهش شدید مالیات برای افراد پردرآمد، و آزادسازی نیروهای بازار، همراه با تلاش برای تغییر فرهنگ بریتانیا به سمت گرایش فردگراتر و طرفداری از کسب‌وکارهای اقتصادی بود. [23] بخش تولید بریتانیا شکست خورد و بیکاری سر به فلک کشید و به سطوحی حتی بالاتر و طولانی‌تر از دهه‌ی ۱۹۳۰ رسید. تا سال ۱۹۹۶، در «مرسی ساید» لیورپول، ۳۷ درصد از مردان در سن کار شاغل نبودند، از هر پنج خانوار در بریتانیا، یک خانوار بدون بزرگسال شاغل بودند، و تعداد بزرگسالانی که در خانواده‌های بدون شغل زندگی می‌کردند بین سال‌های ۱۹۷۹ و ۹۴-۱۹۹۳ دو برابر شده بود. [24] به باور نورمن لامونت (Norman Lamont)، وزیر دارایی، برای بازگرداندن سلامت سرمایه‌داری در بریتانیا، این «بهای» بود که ارزش‌اش را داشت. [25] برای تجدید شرایط انباشت سرمایه و سودآوری، فقر عمداً ایجاد شد.

نتیجه‌ی این سیاست‌ها انفجار فقر بود. در سال ۱۹۹۹، پس از دو دهه دولت‌های محافظه‌کار به رهبری تاجر و الهام گرفته از او، «بیشتر از هر زمان دیگری در تاریخ بریتانیا، مردم در فقر یا در حاشیه‌ی فقر زندگی می‌کردند. بر اساس دقیق‌ترین بررسی درباره‌ی فقر و طرد اجتماعی که تاکنون انجام شده است، تا پایان سال ۱۹۹۹ تقریباً ۱۴ میلیون نفر در بریتانیا، یا ۲۵ درصد از جمعیت، واقعاً در فقر زندگی می‌کردند». [26]

فراسوی اعداد بی‌روح، «شواهد نگران‌کننده‌ای از فقر ناامیدکننده در مقیاسی وجود داشت که از دهه ۱۹۳۰ در بریتانیا مشاهده نشد... بیماری‌های مرتبط با فقر و سوءتغذیه، مانند نرمی استخوان (راشیتیزم) و سل، که اکثر کارشناسان بهداشت امیدوار بودند برای همیشه از بین بروند، بازگشته بودند. [27] «یان گیل‌مور» (Ian Gilmour)، عضو محافظه‌کار پارلمان، متأثر شد و گفت «رفتار تاجری‌ها با فقرا غیر قابل‌بخشش بود». [28]

حزب کارگر جدید در سال ۱۹۹۷ به قدرت رسید. فقر و نابرابری به سطوحی رسیده بود که در دوران مدرن بی‌سابقه بود. با این حال، رویکرد آنها تغییر چندانی نکرده است. «دنی دورلینگ» (Danny Dorling) حزب کارگر جدید را به‌عنوان «تداوم تاجرپریم» توصیف کرد. «کالین کراچ» (Colin Crouch) این حزب را «فرزندخوانده‌ی خلف و مستقیم تاجر» نامید. توماس پیکتی نوشت حزب کارگر جدید «اصلاحات مالی دوران تاجر را وسیعاً تأیید و اجرا کرد.» [29] وقتی از تاجر پرسیدند بزرگ‌ترین دستاورد او چیست، پاسخ داد: «تونی بلر و حزب کارگر جدید. ما مخالفان را مجبور کردیم نظراتشان را تغییر دهند.» [30]

شاید نظرشان تغییر چندانی نکرده باشد. بلر «همچنان که هیچ ریشه‌ای برای خیانت نداشت» به ریشه‌های خود خیانت نکرد، او «استخوان سوسیالیستی در بدنش نداشت.» [31]

بلر در یک سخنرانی در سال ۱۹۹۵ در اتاق بازرگانی بریتانیا گفت: «حزب کارگر قدیم فکر می‌کرد نقش دولت دخالت در بازار است. حزب کارگر جدید معتقد است نقش دولت این است که بازار را پویاتر کند و به مردم و کسب‌وکار ایزاری برای موفقیت ارائه دهد» [32] در پی آن منطقی بود که حزب کارگر جدید به مانند تاجری‌هایی که چنین تلاش‌هایی را محدودیتی برای اقتصاد می‌دانستند، تعهد دیرینه خود به برابری نتایج را کنار گذاشت.

بسیاری از چهره‌های کلیدی حزب کارگر جدید، از جمله بلر، حزب کارگر قدیمی را تحقیر کردند. «روی هاترسلی» (Roy Hattersley)، که معمولاً به عنوان بخشی از جناح راست حزب کارگر قدیمی شناخته می‌شود، گفت حزب کارگر جدید «محرمان» را طرد کرد، و افزود سوسیالیسم «مستلزم اصل بنیادین بازتوزیع قدرت و ثروت است.» [33] بلر و حزب کارگر جدید به شدت با بازتوزیع قدرت و ثروت مخالف بودند.

حزب کارگر جدید در کاهش فقر کودکان و مستمری‌بگیران - به اصطلاح فقرا - مستحق - دستاوردهایی به دست آورد. با این حال، این دستاوردها طولانی مدت نبودند و نابرابری که در دوران تاجر به طرز چشمگیری افزایش یافته بود، به سطوح جدید و فاحشی رسید. همان‌طور که پیتر ماندلسون (Peter Mandelson)، بنیان‌گذار فکری

حزب کارگر جدید توضیح داده است، «ما از پولدارشدن افراد تا زمانی که مالیات‌شان را می‌پردازند به شدت احساس آرامش می‌کنیم» [34] با این حال، حزب کار جدید مالیات افراد با درآمد بالا را کاهش داد و بیش از هر زمان دیگری در تاریخ بریتانیا مالیات شرکت‌ها را به سطوح پایین‌تر و به کم‌ترین میزان در کشورهای بزرگ صنعتی رساند. ساندی تایمز سال‌های حکومت حزب کارگر جدید را «عصر طلایی ابرثروتمندان» نامید. [35]

رویکرد حزب کارگر جدید حمایت از مردم برای خروج از فقر، از طریق برنامه‌های مختلف «ضد فقر» بود. با این حال، هاترسلی مطمئناً درست می‌گفت که «دولت حزب کارگر نباید درباره‌ی راه‌های فرار از فقر و محرومیت صحبت کند». در عوض وظیفه‌اش باید «تغییر جامعه به گونه‌ای باشد که فقر و محرومیتی برای فرار از آن وجود نداشته باشد». [36] حزب کارگر جدید چنین تعهدی نداشت.

مسکن برای فقرا که برای قرن‌ها جنبه‌ی ناگوار و غالباً وحشتناک فقر در بریتانیا بود، در دوران حزب کارگر جدید بدتر شد و رکوردشان در مسکن اجتماعی بدتر از تاجر بود. املاک سازمانی که زمانی خانه‌های پرافتخار طبقه‌ی کارگر بریتانیا بودند، به‌طور فزاینده‌ای به منزله‌ی خانه‌های فقرای نامستحق تلقی شدند و حتی بیشتر از زمان تاجر اجازه‌ی تخریب آن‌ها داده شد. حزب کارگر جدید «از نظر ایدئولوژیک با ساخت خانه‌ی سازمانی مخالف بود» و نسبت تولید ناخالص داخلی را که برای خانه‌ی سازمانی هزینه می‌شد، به نصف و «به رقم فوق‌العاده پایین ۰.۳ درصد» کاهش داد. [37]

جوانان در شهرک‌های مسکونی حاشیه‌ای - «املاک سازمانی غرق در مشکلات اجتماعی» - به دستمزد ضعیف، بدون مزایا / بدون آینده‌ی شغلی در پایین بازار کار تنزل داده شدند. این‌ها مشاغلی است که اکنون سرمایه‌داران ایجاد می‌کنند. پاسخزب کارگر جدید بر اساس استراتژی تاجر برای کار ایجاد شد تا جایی که بریتانیا به «دولت کار» پیشرو در جهان تبدیل شد. دولت کار منطقی این است که «کار به معنای ایجاد شغل برای افراد فاقد شغل نیست. بلکه ایجاد کارگران برای مشاغلی است که هیچ متقاضی ندارند». [38] این دقیقاً همان چیزی است که کارگاه‌ها و قانون جدید فقرای

۱۸۳۴ برای انجام آن طراحی شده بودند. در رویارویی با این بن‌بست‌ها، جوانان در سال ۲۰۰۱ شورش کردند. همانطور که گاردین در ماه مه همان سال نوشت، این شورش‌ها «نتیجه‌ی تنش‌هایی بود که سال‌ها در راه بود و منابع آن ناشناخته نیست. اولین تنش بر پایه‌ی فقر بود. مانند هر شورش بریتانیایی، مبارزه در جایی فوران کرد که مشکلات اقتصادی ناامیدانه وجود داشت». با این حال تقصیر به گردن معترضان افتاد، «و آسیب‌های محله‌هایی که آنها را به وجود آورده است».[39]

در سال ۲۰۱۱، یک سال پس از خروج حزب کارگر جدید از قدرت، ناآرامی‌های مدنی دوباره شروع شد و موجی از سرزنش نفرت‌آمیز فقرا را به وجود آورد. تلگراف مقاله‌ای با عنوان «شورش‌های لندن: طبقه‌ی پایین حمله‌ور شد» منتشر کرد. در پوشش رسانه‌ای از الفاظی مانند «تفاله، ارادل و اوباش، موش‌های وحشی» استفاده شد... تفاله، اصطلاح توهین‌آمیز مورد علاقه بود: «طبقه‌ی تفاله»، «فضولات موذی». نخست‌وزیر دیوید کامرون این شورش‌ها را به یک «فروپاشی اخلاقی» نسبت داد و تأکید کرد «این شورش‌ها ربطی به فقر نداشتند» بلکه بیشتر «در مورد رفتار» بودند. در آن موقع بوریس جانسون، شهردار وقت لندن، برای پیشبرد توضیحات مربوط به فقر، این شورش‌ها را «منزجرکننده» دانست.[40]

توضیح روشن‌گرانه‌تر را می‌توان در سخنان مرد ۲۲ ساله‌ای یافت که در شورش‌های سال ۲۰۱۱ شرکت کرده بود: «تنها چیزی که می‌تونم به شما بگم اینه که من، خودم و گروهی که در اون بودم، هیچ‌کدممون شغلی نداشتیم، بله! من بیکار بودم و الان دو ساله که بیکارم. و مرد، این درست مَث افسردگیه که درش فرو می‌ری... احساس می‌کردم باید اونجا باشم و فقط بگم "بین، اگه هیچ شغلی اون بیرون به ما پیشنهاد نشه، این همون اتفاقیه که می‌افته"».[41]

سرمایه‌داری فقر تولید می‌کند، اما تقصیر را همیشه گردن فقرا می‌اندازند. حتی فراتر از آنکه مورد سرزنش قرار گیرند، از آن‌ها می‌ترسند، به آن‌ها فحش می‌دهد و مورد نفرت قرار می‌گیرند.

در سال‌های اولیه‌ی جنبش حصارکشی که چند قرن به طول انجامید، خانه‌به‌دوشان «جانوران یاغی» نامیده می‌شدند که مرتکب «اعمال شنیع و گناهان نفرت‌انگیز» می‌شدند. آنها «بسیار کثیف و حیوانات موذی دارای منافع مشترک»

بودند [42]. قرن‌ها بعد، در اواخر قرن نوزدهم، چارلز بوث (Charles Booth)، یک وقایع‌نگار نسبتاً دلسوز فقر در لندن، درباره‌ی فقر گفت: «زندگی آنها شبیه زندگی وحشی‌ها است. ... به هر چیزی که دست می‌زنند آن را نابود می‌کنند» [43] در مورد فقرای ایرلندی، که تعداد زیادی از آنان به‌ویژه در اواسط قرن نوزدهم به انگلستان رفته بودند، یک پزشک لیورپولی در سال ۱۸۴۵ نوشت: «به نظر می‌رسد ایرلندی‌ها از زندگی در میان چرک و کثافت راضی هستند ... و صرفاً به چیزی اهمیت می‌دهند که که زندگی حیوانی را تقویت خواهد کرد.» [44] یک قرن بعد، در اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، مادران در آنچه در آن زمان «خانواده‌های مشکل‌دار» نامیده می‌شدند به‌عنوان عامل فقر شناخته شدند. آن‌ها «مادرانی بی‌کفایت» بودند و بچه‌هایی «کودن و ضعیف‌النفس» تربیت می‌کردند. [45] در دهه‌ی ۶۰، رسانه‌های کینه‌جو فقر را به گردن «ارتش شیادان صف صدقه‌ی بریتانیا» انداختند و با تیتروایی شامل «مفت‌خورها را بگیرید!» باعث طغیان «مفت‌خور هراسی» شدند. [46]

این وضع ادامه دارد. نسخه‌ی ۲۴ مه ۲۰۲۳ روزنامه‌ی بریتانیایی گاردین گزارش داد که جناح راست حزب محافظه‌کار مشکلات اقتصادی بریتانیا را به گردن «تنبل‌ها» و «بیکاره‌ها» می‌اندازد. سرمایه‌داری به تولید فقر ادامه می‌دهد. فقر به خاطر فقرشان سرزنش می‌شوند. این «پروپاگاندا ی فقر» [47] برای سرمایه‌داری کاربردی است. در طول هشتصد سال گذشته، تقریباً هرگز تلاش جدی برای کاهش چشمگیر فقری که سرمایه‌داری ایجاد می‌کند، صورت نگرفته است. یک استثنای مهم وجود دارد. دولت‌های کارگری ۱۹۴۵-۱۹۵۱ به‌رغم اینکه تا آنجا که می‌توانم بگویم هرگز از اصطلاح «برنامه‌های ضد فقر» استفاده نکردند، در برآوردن نیازهای فقرا برجسته بودند. رویکرد آن‌ها برنامه‌های فراگیر یعنی برنامه‌هایی به نفع کل جمعیت طبقه‌ی کارگر بود؛ خدمات بهداشت ملی، خانه‌سازی گسترده و با کیفیت خوب برای طبقه‌ی کارگر؛ قانون بیمه‌ی ملی که مزایای بیکاری و بیماری را به همه‌ی کارگران پرداخت می‌کرد و کاهش چشمگیر تعداد بیکاران.

اساس ایدئولوژیک این سیاست‌ها تعهد به دوری‌گزیدن از رویکرد هدفمند و جبرانی مبتنی بر خیریه به رویکردی برابری‌خواهانه، فراگیر و عمومی بود. همه‌ی

شهروندان باید به خدمات با استانداردی تقریباً برابر دسترسی داشته باشند و به این وسیله حداقلی برای همه ایجاد شود. این اصرار بر فراگیری- که محافظه‌کاران سرسختانه با آن مخالفت می‌کنند- به حق می‌تواند به‌عنوان حمله به امتیاز طبقاتی تلقی شود.

بنابراین، مالیات نیز می‌تواند تغییر کند. دولت‌های کارگری برای املاک بیش از ۲۱۵۰۰ پوند مالیات بر درآمدهای بیش از ده هزار پوند و عوارض مرگ ۷۵ درصد تعیین کردند. تا سال ۱۹۵۱، نرخ نهایی مالیات بر درآمدهای بالا بیش از ۹۰ درصد بود. [48]

دولت‌های کارگری در سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۵۱ با فشار مالی شدیدی روبرو شدند- جان مینارد کینز پس از پایان قرارداد «وام- اجاره»<sup>۶</sup> (Lend-Lease) بحران مالی ۱۹۴۷ را «دانکرک مالی» نامید. یکی از وزیران حزب کارگر تعریف کرد وقتی برای سخنرانی در مجلس عوام برخاست با «چشم‌های سرد و سرسخت ردیفی از صاحب‌منصبان شیک‌پوش متنفر از دولت حزب کارگر، با شور و هراسی که آنها را به مردانی فداکار در عزم خود برای عزل او از مسئولیت تبدیل کرده بود» روبرو شد. [50]

در مواجهه با این فشارهای عظیم مالی و سیاسی، حزب کارگر شجاعت بسیار و تعهدی محکم برای برآوردن نیازهای کارگران از خود نشان داد. در نتیجه فقر به‌شدت کاهش یافت. همانطور که «کنت مورگان» (Kenneth Morgan) نوشت: «همه‌ی شاخص‌ها- برای مثال، آمار مأموران پزشکی بهداشت یا مأموران مدارس پزشکی یا دندانپزشکی- نشان می‌دهند که استاندارد سلامت و بدن قوی به طور پیوسته در طول دوره‌ی ۱۹۴۵-۱۹۵۱ بهبود یافته است. نوزادانی که نرخ بقا آنها همچنان رو به بهبود بود، تا افراد مسنی که انتظارشان برای یک بازنشستگی طولانی و شاد به‌طور پیوسته بیشتر شد. [51] مطالعات کمی در مورد بروز فقر با این شاخص‌های دیگر همخوانی داشت: فقر به‌طور چشمگیری کاهش یافت [52]، حذف نشد، اما پیش از این هرگز به این شدت کاهش نیافته بود- واقعیتی که توسط تجزیه و تحلیل بعداً بازبینی شده‌ی

<sup>۶</sup> قانون وام و اجاره (Lend-Lease Act) سیاستی بود که بر اساس آن، آمریکا بین سال‌های ۱۹۴۱ و ۱۹۴۵ به بریتانیا، و سایر متفقین غذا، نفت و مواد غذایی عرضه می‌کرد (م).



مطالعه‌ی «بی. سیبوه‌م رونت‌ری» (B. Seebohm Rowntree) و «جی. آر. لاورس» (G. R. Lavers) در سال ۱۹۵۱ تأیید شد.

هنوز کارهای زیادی باید انجام می‌شد. دولت رفاه نوظهور باید «فقط اولین قسمت از یک برنامه‌ی بسیار گسترده‌تر اصلاحات رادیکال» می‌بود. گام‌های بزرگی که توسط دولت‌های کارگر پس از جنگ برداشته شد، توسط دولت‌های کارگر بعدی به روش‌هایی که هم ضروری و هم ممکن بود، ساخته نشد. در سال‌های پس از جنگ، بریتانیا بلافاصله از رهبر سیاست‌گذاری اجتماعی به یک کشور عقب‌مانده در این زمینه تبدیل شد- این امر در ابتدا به‌مرور و در نتیجه‌ی بخشی از سیاست‌های تجدیدنظرطلبانه‌ی حزب کارگر انجام شد اما سپس با انتخاب دولت‌های محافظه‌کار تاچر در سال ۱۹۷۹ و در نهایت با تلاش‌های حزب کارگر جدید، به‌طور عمدی و شدیدتر صورت گرفت. دولت رفاه بزرگ‌ترین دستاورد حزب کارگر بود که در زمان خانم تاچر آسیب‌دیده و ضعیف شده بود. اما نابودی کامل آن مأموریت تاریخی حزب کارگر جدید بود. [55]

فقر همچنان یک مشکل بزرگ در دهه‌ی سوم قرن بیست‌ویکم در بریتانیا است. «فیلیپ آلستون» (Philip Alston)، گزارشگر سازمان ملل در مورد فقر شدید و حقوق بشر، سال ۲۰۱۸ در پی تحقیقی درباره فقر در بریتانیا، دولت را به «فقیرسازی سیستماتیک بخش قابل توجهی از جمعیت بریتانیا» متهم کرد. [56] در نوامبر ۲۰۲۳، «الیور دی شوتر» (Oliver De Schutter) جانشین او و گزارشگر کنونی سازمان ملل در مورد فقر مفرط و حقوق بشر گفت: «وضعیت بدتر شده است». [57] شرایط مسکن برای بسیاری رقت‌انگیز است. بی‌خانمانی به‌شدت رشد می‌کند. کار بی‌ثبات فراوان است. بانک‌های مواد غذایی در همه‌جا وجود دارند. فقر سوخت گسترده است. فقرا از ضعف سلامتی و عمر کوتاه رنج می‌برند. اعتیاد به موادمخدر به‌ویژه برای فقرا بیداد می‌کند و مخرب است. همانطور که در قوانین فقرا و قبل از آن وجود داشت، مجازات و زندانی کردن فقرا یکی از عناصر اصلی پاسخ امروز به فقر است. ناامیدی و یأس بر فقیران سنگینی می‌کند. امروز مثل همیشه، درد و رنج عظیم بشری، نتیجه‌ی این بلای دیرینه است. با این حال، فقرا همچنان به‌خاطر فقرشان سرزنش می‌شوند،

حتی مورد تحقیر و نفرت قرار می‌گیرند؛ فقری که نه به دلیل نارسایی‌های اخلاقی و رفتاری آنها، بلکه ناشی از منطق بنیادی سرمایه‌داری است.

سرمایه‌داران، ارزش اضافی تولیدشده در فرایند انباشت سرمایه را جایی سرمایه‌گذاری می‌کنند که معتقدند در آینده سود بیشتری را ایجاد خواهد کرد. به این دلیل، منطق سرمایه‌داری فقر تولید می‌کند. اگر انتظار نرود که سودی ایجاد شود، برای رفع نیازهای مردم سرمایه‌گذاری نمی‌شود. برای مثال، برای تأمین مسکن ارزان و مناسب برای کسانی که با نیاز شدید در فقر زندگی می‌کنند سرمایه‌گذاری نمی‌شود چون تأمین این نوع مسکن برای فقرا، سودآور نیست. این در حالی است که می‌دانیم مسکن گران و نامناسب به تولید و بازتولید بیشتر فقر کمک می‌کند. تمام هدف نظام سرمایه‌داری پیشینه‌سازی سود است، نه رفع نیازهای انسان و قطعاً رفع فقر.

اگر راه‌حلی در دنیای امروز وجود داشته باشد، اصلاح‌طلبی رادیکال دولت‌های کارگری ۱۹۴۵-۱۹۵۱ خطوط کلی آن را ارائه می‌دهد. انتقادات رایج چپ از آن دولت‌ها اشتباه است. کاری که آن دولت‌ها انجام دادند صرفاً «یک برنامه اعتدالی» مشابه با آنچه در اکثر جوامع سرمایه‌داری پیشرفته در مقیاس متفاوت به اجرا درآمد، نبود. همچنین، همانطور که برخی از دانشمندان مارکسیست انجام داده‌اند، نمی‌توان آن را صرفاً به عنوان ابزاری برای تثبیت سرمایه‌داری و رام کردن طبقه‌ی کارگر حذف کرد. از این رو، «جان ساویل» (John Saville) می‌گوید دستاوردهای آن دولت‌ها «بخش ضروری و اساسی ساختار جوامع سرمایه‌داری پیشرفته هستند»، زیرا آنها «سختی و ناامنی را که از ویژگی‌های درونی زندگی صنعتی است، از بین می‌برند».[58] چنین تحلیل‌هایی مبارزه‌ی طبقاتی را که اساس دستاوردهای قابل‌توجه کارگر بود حذف می‌کند و از چالش‌های عظیم مالی و سیاسی که برای انجام این کار باید برطرف می‌شد چشم‌پوشی می‌کنند. آن‌ها چندین دهه تلاش‌های طبقاتی کارگران و سازمان‌هایشان برای دستیابی به این منافع را نادیده می‌گیرند.

رویکرد دقیق‌تر این است که اذعان کنیم دولت‌های کارگر فاصله بسیار زیادی را در یک زمان بسیار کوتاه طی کردند تا فقر را به‌طور چشمگیری کاهش دهند. آنها منابع مالی را از سهمیه‌بندی مصرف انفرادی به سوی سرمایه‌گذاری برای ایجاد خدمات اجتماعی سوق دادند تا میلیون‌ها نفر را از فقر نجات دهند. همانطور که «دوروتی

تامپسون» (Dorothy Thompson) شرح داد، این خدمات اجتماعی «صرفاً بر اساس نیاز و نه بر اساس پرداخت نقدی مزایایی را ارائه می‌کردند... این مفهوم عمیقاً ضدسرمایه‌داری است. باید در هر مرحله برای آن مبارزه کرد» بنابراین، «این اقدامات به‌طور واقع‌بینانه‌ای پیروزی ارزش‌های طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی سرمایه‌داری هستند» [59].

دولت‌های کارگری ۱۹۴۵-۱۹۵۱ گرچه انقلابی نبودند، اما پیشرفت‌های قابل‌توجهی در زندگی بسیاری از فقرای بریتانیا رخ داد، «همانطور که مطالعات تاریخ شفاهی تأثیر خدمات بهداشت ملی نشان می‌دهد. خوب است که به چنین شهادتی احترام بگذاریم» [60] «تونی بن» (Tony Benn) استدلال کرد با توجه به شرایط آن زمان، دولت‌های کارگری ۱۹۴۵-۱۹۵۱ به «انقلاب اجتماعی» دست یافتند، و افزود: «این اقدامات به‌طور اجتناب‌ناپذیر اتفاق نیفتادند، بلکه به دلیل وجود یک شکل رهبری فعال سوسیالیستی و دموکراتیک در یک لحظه‌ی سرنوشت‌ساز به وقوع پیوست» [61]. این تغییرات می‌توانست گام‌های اولیه‌ی خود را بر اساس شالوده‌ای برای آنچه پایانی پایدار برای فقر است ایجاد کند، و بینش و شجاعت سیاسی آنها توسط جانشینان‌شان دنبال شود اما این اتفاق نیفتاد. این جانشینان حزب کارگر در دولت‌های ۱۹۴۵-۱۹۵۱ هستند که باید مسئولیت شکست در استقرار پایه‌های ایجادشده توسط آن دولت‌ها را بر عهده بگیرند.

فقر هرگز توسط سرمایه‌داری حل نمی‌شود، زیرا سرمایه‌داری فقر تولید می‌کند. طرفداران سرمایه‌داری به این بحث ادامه خواهند داد که همه‌ی تلاش‌ها باید در جهت احیای رشد اقتصادی باشد، زیرا تنها با رشد بیشتر می‌توان نیازهای فقرا را برآورده کرد. چنین ادعاهایی را نمی‌توان باور کرد. سرمایه‌داری محدودناشده با هدف غلبه بر فقر که بی‌وقفه به تعویق افتاده است، دائماً برای رشد قربانی می‌گیرد.

همچنین نمی‌توان فقر را با برنامه‌های هدفمند «ضد فقر» حل کرد. این برنامه‌ها شماری از مردم را از فقر نجات می‌دهد در حالیکه کاری به کار سیستمی که بی‌امان فقر تولید می‌کند، ندارند. علاوه بر این، از آنجا که این برنامه‌ها فقرا را هدف قرار

می‌دهند و فقرا همیشه به خاطر فقرشان سرزنش و در نتیجه حتی منفور می‌شوند، فاقد حمایت گسترده عمومی و در نتیجه حداقلی هستند.

اصلاحات اساسی برای کاهش چشمگیر فقر ضروری است. این اصلاحات شامل بازتوزیع گسترده‌ی درآمد و ثروت؛ به‌کارگیری تعداد زیادی از مردم برای انجام بسیاری از کارهایی که باید انجام شوند و پرداخت دستمزد کافی به آنها و اتخاذ برنامه‌های جهانی است که از همه‌ی کارگران (و نه فقط فقرا) حمایت می‌کند. پرداخت هزینه‌ی این اقدامات بر عهده‌ی یک سیستم مالیاتی واقعاً تصاعدی است که به‌ویژه از کسانی مالیات می‌گیرد که درآمد و ثروت نامشروع و مخرب اقتصادی انباشت می‌کنند.

انجام همه‌ی این اقدامات مستلزم تعهد ایدئولوژیک روشن به اصول سوسیالیستی یا سوسیال‌دمکراتیک قوی و شجاعت اتخاذ و دفاع از چنین اقداماتی در مواجهه با مخالفت‌های شدیدی است که مطمئناً ایجاد خواهند کرد. ناکامی در برداشتن چنین گام‌هایی به این معنی است که سرمایه‌داری تولید بی‌وقفه‌ی فقر را برای همیشه ادامه خواهد داد.

#### منبع اصلی:

Jim Silver (2024), Capitalism and the Production of Poverty, Monthly Review Online, Available from: <https://mronline.org/2024/01/15/capitalism-and-the-production-of-poverty/>

#### یادداشت‌ها:

[1] Trevor Blackwell and Jeremy Seabrook, A World Still to Win: The Reconstruction of the Post-War Working Class (London: Faber and Faber, 1985), 39.

[2] Bryan Palmer, "Reconsideration of Class: Precariousness as Proletarianization," in Socialist Register 2014: Registering

Class, eds. Leo Panitch, Greg Albo, and Vivek Chibber, (Halifax: Fernwood Publishing, 1985), 44.

[3] A. L. Beier, *Masterless Men: The Vagrancy Problem in England 1560–1640* (London: Methuen, 1985).

[4] William P. Quigley, “Five Hundred Years of English Poor Laws, 1349–1834: Regulating the Working and Nonworking Poor,” *Akron Law Review* 30, no. 1 (1997): 12.

[5] Christopher Hill, *Society and Puritanism in Pre-Revolutionary England* (New York: Schocken Books, 1964), 287.

[6] Catherina Lis and Hugo Soly, *Poverty and Capitalism in Pre-Industrial Europe* (New Jersey: Humanities Press, 1979), 85.

[7] Tanya Evans, “Unfortunate Objects”: Lone Mothers in Eighteenth Century London (London: Palgrave Macmillan, 2005), 129.

[8] Quoted in E. P. Thompson, “Time, Work Discipline and Industrial Capitalism,” in *Essays in Social History*, eds. M. W. Flinn and T. C. Smout, (London: Oxford University Press, 1974), 59.

[9] Dorothy Marshall, *The English Poor in the Eighteenth Century* (London: Routledge and Kegan Paul, 1969), 145.

[10] Tim Hitchcock and Robert Shoemaker, *London Lives: Poverty, Crime and the Making of a Modern City, 1690-1800* (Cambridge: Cambridge University Press, 2015), 252—53.

[11] Ivy Pinchbeck and Margaret Hewitt, *Children in English Society, Volume I: From Tudor Times to the Eighteenth Century* (London/Toronto: Routledge and Kegan Paul and the University of Toronto Press, 1969), 181.

[12] Derek Fraser, *Evolution of the British Welfare State: A History of Social Policy Since the Industrial Revolution*, 2nd edition (Basingstoke: Palgrave, 1984), 41.

[13] Ivy Pinchbeck and Margaret Hewitt, *Children in English Society, Volume II: From Tudor Times to the Eighteenth Century* (London/Toronto: Routledge and Kegan Paul and the University of Toronto Press, 1973), 406.

[14] Roy Porter, *English Society in the Eighteenth Century* (London: Penguin, 1991), 58.

[15] Sven Beckert, *Empire of Cotton: A Global History* (New York: Penguin, 2015), 177.

[16] Quoted in J. T. Ward, *The Factory Movement: 183-1855* (London: Macmillan and Co. Ltd, 1962), 22.

[17] Quoted in Palmer, “Reconsideration of Class,” 54.

[18] Edward Baptist, “Towards a Political Economy of Slave Labour: Hands, Whipping Machines and Modern Power,” *Slavery’s Capitalism: A New History of American Economic*

Development in eds. Sven Beckert and Seth Rockman, (Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 2016), 52.

[19] Norma Myers, *Reconstructing the Black Past: Black in Britain 1780–1830* (London: Frank Cass and Co., 1996), viii.

[20] Michael Taylor, *The Interest: How the British Establishment Resisted the Abolition of Slavery* (London: Bodley Head, 2020), 311.

[21] Eric Hobsbawm, *The Age of Revolution: 1789–1848* (New York: New American Library, 1962), 53.

[22] Karl Marx, *Capital*, vol. 1 (London: Penguin Books, 1976), 926.

[23] Donald Sassoon, *One Hundred Years of Socialism: The West European Left in the Twentieth Century* (London: Fontana Press, 1997), 506.

[24] Paul Convery, “Unemployment,” in *Britain Divided: The Growth of Social Exclusion in the 1980s and 1990s*, eds. Alan Walker and Carol Walker, (London: CPAG Ltd., 1997), 187, emphasis in original; and Helga Pile and Catherine O’Donnell, “Earnings, Taxation and Wealth,” in *Britain Divided*, 32.

[25] Quoted in Convery, “Unemployment”.

[26] Christina Pantanzis, David Gordon and Ruth Levitas, *Poverty and Social Exclusion in Britain: The Millenium Survey* (Bristol: Policy Press, 2006), 1.

[27] Alan Walker, "Introduction," in *Britain Divided*, 9.

[28] Quoted in Pete Dorey, *British Conservatism: The Politics and Philosophy of Inequality* (London: I. B. Taurus, 1997), 101.

[29] Danny Dorling, "Mapping the Thatcherite Legacy: the Human Geography of Inequality in Britain since the 1970s," in Stephen Farrell and Colin Hay (eds.), *The Legacy of Thatcherism: Assessing and Exploring Thatcherite Social and Economic Policies* (Oxford: Oxford University Press, 2014), 260; Colin Crouch, "The Parabola of Working Class Politics," in *The New Social Democracy*, eds. Andrew Gamble and Tony Wright, (Oxford: Blackwell, 1999), 70; and Thomas Piketty, *Capital and Ideology* (Cambridge: Cambridge University Press, 2020), 845.

[30] Quoted in Leo Panitch, "Foreword: Reading the State in Capitalist Society," in Ralph Miliband, *The State in Capitalist Society* (Pontypool: Merlin Press, 2009), xiv.

[31] Quoted in Richard Hefferman, *New Labour and Thatcherism: Political Change in Britain* (London: Macmillan, 2000), 22.

[32] Tony Blair, *A Journey: My Political Life* (New York: Alfred A. Knopf, 2010), 45.

[33] Leo Panitch and Colin Leys, *The End of Parliamentary Socialism: From New Left to New Labour* (London: Verso, 1997), 232.



[34] Quoted in Andrew Rawnsley, *The End of the Party* (London: Penguin, 2010), 6.

[35] Pat Thane, “Poverty in the Divided Kingdom,” *History and Policy* (September 2018): 438, [historyandpolicy.org/policy-papers/rss\\_2.0](http://historyandpolicy.org/policy-papers/rss_2.0).

[36] Quoted in Stephen Meredith, “Mr. Crosland’s Nightmare? New Labour and Inequality in Historical Perspective,” *British Journal of Politics and International Relations* 8 (2006): 244.

[37] Owen Jones, *Chavs: The Demonization of the Working Class* (London: Verso, 2012), 230; Rodney Lowe, *The Welfare State in Britain Since 1945*, 3rd edition (New York: Palgrave Macmillan, 2005), 429.

[38] Jamie Peck, *Workfare States* (New York and London: The Guilford Press, 2001), 6.

[39] Claire Alexander, “Imagining the Asian Gang: Ethnicity, Masculinity and Youth after ‘the Riots,’” *Critical Social Policy* 24, no. 4 (2004): 528.

[40] Imogen Tyler, “The Riots of the Underclass? Stigmatization, Mediation and the Government of Poverty and Disadvantage in Neoliberal Britain,” *Sociological Research Online* 18, no. 4 (2013): 3.1, 3.3, 3.4, 6.1.

[41] Paul Lewis and Tim Newburn, *Reading the Riots: Investigating England’s Summer of Disorder* (London: The Guardian and London School of Economics, 2011), 25.

[42] Quoted in Paul Slack, *Poverty and Policy in Tudor and Stuart England* (New York: Longman, 1988), 23, 25.

[43] Albert Fried and Richard Elman, *Charles Booth's London* (New York: Pantheon Books, 1968), 11.

[44] Ian Law, *A History of Race and Racism in Liverpool, 1660–1950* (Liverpool: Merseyside Community Relations Council, 1981), 22.

[45] Pat Starkey, "The Feckless Mother: Women, Poverty and Social Workers in War-time and Post-War England," *Women's History Review* 9, no. 3 (2000): 542; Pat Starkey, "The Medical Officer of Health, the Social Worker, and the Problem Family, 1943–1968: The Case of Family Service Units," *Society for the Social History of Medicine* 11, (1998): 430–31.

[46] Molly Meacher, *Scrounging on the Welfare: The Scandal of the 4 Week Rule* (London: Arrow Books, 1974), 40; Alan Deacon, *In Search of the Scrounger: The Administration of Unemployment Insurance in Britain 1920–1931*, *Occasional Papers on Social Administration* no. 60 (London: G. Bell and Sons, 1976); Daniel McArthur and Aaron Reeves, "The Rhetoric of Recessions: How British Newspapers Talk About the Poor When Unemployment Rises, 1896–2000," *Sociology* 53, no. 6 (2019): 1007.

[47] Tracy Shildrick, "Lessons from Grenfell: Poverty Propaganda, Stigma and Class Power," *Sociological Review Monographs* 66, no. 4. (۲۰۱۸)

[48] Thane, "Poverty in the Divided Kingdom," 191–92.

[49] Henry Pelling, *The Labour Governments, 1945–51* (New York: St. Martin's Press, 1984), 54.

[50] David Kynaston, *Austerity Britain 1945–51* (New York: Walker and Company, 2008), 172.

[51] Kenneth Morgan, *Labour in Power, 1945–51* (Oxford: Clarendon, 1984), 370.

[52] Seebohm Rowntree and G. R. Lavers, *Poverty and the Welfare State* (London: Longman's, Green and Co, 1951).

[53] Timothy J. Hatton and Roy E. Bailey, "Seebohm Rowntree and the Postwar Poverty Puzzle," *Economic History Review* LIII, no. 3.(۲۰۰۰)

[54] Jose Harris, *William Beveridge: A Biography* (Oxford: Clarendon, 1977), 434.

[55] Stuart Hall, "New Labour's Double Shuffle," *Review of Education, Pedagogy and Cultural Studies* 27, no. 4 (2005): 321.

[56] Philip Alston, *Statement on Visit to the United Kingdom, by Professor Philip Alston, United Nations Special Rapporteur on Extreme Poverty and Human Rights* (Geneva: United Nations Human Rights Office of the High Commissioner, 2018).

[57] Robert Booth, "UK 'in violation of international law' over poverty levels, says UN envoy," *Guardian*, November 5, 2023.

[58] John Saville, “Labourism and the Labour Government,” in *Paving the Third Way: The Critique of Parliamentary Government*, ed. David Coates, (London: Merlin Press, 2003), 78.

[59] Quoted in Palmer, “Reconsiderations on Class,” 202.

[60] Robert Pearce, *Attlee’s Labour Governments 1945–51* (London: Routledge, 1994), 76.

[61] Quoted in Eric Hobsbawm, *The Forward March of Labour Halted?* (London: Verso, 1981), 79–80.